

## شیخ جمال الدین افغان

«ارنیست رونان» (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سالهای ۱۸۸۵م (معاصر سید) در وصف او نوشته است: «زمانیکه با سید جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد و امیدداشت که من در برابر خودم یکی از آشنایان قدیم خویش را دارم. با حضور سید افغان و سخنانش تصور میکردم «این سنا» یا «این رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند.»

### بخش بیستم

## شخصیت شیخ جمال الدین افغان

بقلم شیخ عبدالقادر مغربی (متوفی ۱۹۵۶م) و ترجمه عبدالحمید ثاقب

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

### ادامه شخصیت جمال الدین افغان

شیخ جمال الدین افغان از هندوستان به لندن و از آنجا به پاریس شتافت. در پاریس شیخ محمد عبده با وی یکجا شده و بنا به توصیه جمعیت عروة الوثقی مصری به نشر جریده عروة الوثقی که قبلاً از آن نام بردیم پرداختند. اما وقتی که دروازه های هندوستان، مصر و سودان بروی این جریده بسته گردید، نشر آن متوقف شد. شیخ افغان از پخش افکار و بیانات سیاسی باز نایستاد و به نشر کردن مقالات خود در جراید پاریس آغاز نمود. در مدت اقامت خود در پاریس نخست با «ارنیست رونان» (Ernest Renan) نویسنده و فیلسوف فرانسوی در باره اسلام و علم، مباحثاتی بعمل آورد. سپس بنا به درخواست «چرچیل» و «سالزبوری» که وی را غرض بیان نظریه اش در باره «مهدی سودان» دعوت کرده بودند عازم لندن شد و درباره به پاریس بازگشت. بعداً بنا به دعوت «ناصرالدین شاه» پادشاه فارس به تهران رفت و از ناصرالدین شاه به مقام وزارت حربیه فارس منصوب گردید. مردم فارس وجودش را گرامی داشته و گروهی افکارش شدند. شاه فارس از این وضع ترسیده سیاست خود را در برابر وی تغییر داد. شیخ افغان هم به وضع سلطان پی برده به بهانه بیماری نخست عازم ماسکو و سپس به سنت پیترسبورگ رفت و از آنجا مجدداً به پاریس بازگشت.

در سال ۱۸۸۹م روزی شیخ افغان برای بازدید از نمایشگاه پاریس رفته بود که در آنجا با ناصرالدین شاه ملاقی شد. شاه با شیخ افغان از راه ملاطفت پیش آمده و اطمینانش را نسبت به خود جلب نمود. همین ملاقات غیر مترقبه باعث شد که شیخ جمال الدین افغان با همراهی شاه از پاریس به تهران برگردد و دوباره متولی منصب قبلی اش شود. در تهران افکار مشروطیت را میان مردم پخش میکرد و اینکار وی سبب شد که شاه دوباره بوی بدبین شود. شیخ افغان به اجازه شاه به زیارت «شاه عبدالعظیم» که در بیست کیلومتری تهران واقع است و مردم آن ارادتمند وی بودند، رفت. از حرمت و قدسیت آن استفاده کرده مردم را علناً علیه شاه تحریک نموده و به اصلاحات دعوت کرد. شاه این وضع را تحمل نتوانسته به واسطه قوای نظامی سید افغان را به ترکیه تبعید نمود.

شیخ جمال الدین افغان وارد بصره شد و اتفاقاً در آن وقت «عبدالحمید افندی رافعی طرابلسی» قاضی بصره بود. اخیرالذکر روایت میکند که در بصره مقاله مرا که در (بینات) راجع به شیخ جمال الدین افغان به عنوان (جمال الدین افغان است یا ایرانی) نوشته بودم، به شیخ داد. در این باره بعداً به صحبت خواهم پرداخت.

شیخ افغان حین اقامتش در بصره اجازه سفر به جزیره العرب را خواست. حکومت آستانه مانع این سفر وی شد، ولی بدو مؤافقه کرد تا شیخ جمال الدین افغان به لندن سفر کند اما در امریه تلگرافی که به تعقیب این اجازه به بصره مواصلت کرد، نامبرده را از این سفر هم ممانعت کردند. ولی تا رسیدن این امر شیخ کار خود را تمام نموده، آتش انقلاب را در بین مردم فارس و شاه افروخته و بصره را ترک کرده بود.

دیپاتو شمیره: له ۱ تر 5

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادښت: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

در بصره کتاب «جمیس موریو» (۱) بنام (علی بابا) بدست شیخ جمال الدین افغان افتاد. شیخ کتاب را که در توهین و استهزای مردم فارس (ایران امروزی) نوشته شده بود، به زبان فارسی ترجمه نموده تقدیم شاگردان و جوانان فارس کرد و از این راه به آنها گوشزد نمود که چگونه بیگانگان در تسمخ آنها می کوشند و باید جوانان فارس متوجه این امر بوده در اصلاح حکومت خود سعی ورزند.

بهر صورت شیخ جمال الدین افغان بعد از ترک بصره در لندن اقامت گزید. در محافل و کلب های انگلستان سخنرانی میکرد. مقالات خود را بنام «سید» در جریده (ضیاء الخافقین) به نشر می سپرد. اغلب گفتارش در تقبیح شاه فارس وضع اسفبار کشور فارس (ایران امروزی) بود.

شاه فارس نامه ای شکایت آمیزی در باره وی به سلطان عبدالحمید نوشت. سلطان سفیر خود «رستم پاشا» را نزد شیخ جمال الدین افغان بوساطت فرستاد تا ویرا به آستانه بیاورد ولی رستم پاشا در این مأموریت ناکام شد و این «ابوالهدی صیادی» با فرستادن نامه های مملو از حرف های شیرین و فریبنده توانست شیخ افغان را متقاعد ساخته به آستانه بیاورد. این بار شیخ در آستانه در مسافرخانه ای اقامت گزید. من با دوستان و مریدان در آنجا نزدش میرفتم. پس گویا وی دو بار وارد آستانه شده است. بار اول در سال ۱۲۸۷ هـ مطابق ۱۸۷۰ م و مرتبه دوم بعد از ۲۳ سال در سنه ۱۳۱۰ هـ مطابق ۱۸۹۲ م. در آینده حین بحث از گذارشات شیخ جمال الدین افغان با شاه فارس به این موضوع اشاره خواهیم کرد.

شیخ جمال الدین افغان در ابتدا با شیخ ابوالهدی دوست و رفیق بود. ولی این رفاقت ظاهری بود و زیاد دوام نکرد. تظاهر جایگزین اخلاق واقعی شده نمی تواند. طبیعت اصلی هر کدام در مقابل دیگر آشکار شد. عداوت و بد بینی میان شان بروز نمود حتی که همدیگر را طعنه و طنز میگفتند. ابوالهدی شیخ جمال الدین افغان را طعنه میداد که او مازندران است!

استاد من «شیخ حسین طرابلسی» مؤلف رساله «حمیدیه» حکایت میکند که: در مجلسی همراهی شیخ ابوالهدی نشسته بودم. یکی از حاضرین از زبان شیخ جمال الدین افغان نقل میکرد که یکی از علما و مستشرقین اروپایی آیات قرآن را حسب موضوعاتش تبویب نموده و آیات متعلق به یهود، نصارا، طلاق، میراث، جنت و دوزخ را هرکدام در باب مخصوص خودش وضع کرده است. راوی زیاد کرد که این کار مستشرق اروپایی شیخ را پسند آمده آنرا تحسین نموده است. استاد من شیخ حسین جسر میگوید ابوالهدی صیادی از شنیدن این خبر برآشفت و گفت این عمل کفر است و پسند آن هم کفر میباشد.

من از جناب «بدیع بیگ»، مؤید اعظم که از گذارشات روزگار سلطان عبدالحمید در آستانه بخوبی آگاه است شنیدم که میگفت: سلطان عبدالحمید، شیخ جمال الدین افغان را (قاضی عسکر) مقرر کرد. نشان ها و یونیفورم لازم برایش تهیه دید و او را از امر سلطان خیر کردند. از وی خواستند تا در جایگاه معین رفته لباس و یونیفورم را به تن کند. ولی شیخ افغان به قاصدان سلطان گفت: به سردارم سلطان بگوئید که بهترین رتبه ها نزد جمال الدین رتبه علم می باشد. بعضی ها اضافه میکنند که شیخ به قاصدان سلطان گفت که: «من نمیخواهم مانند قاطر جامه مزر کش به تن کنم.» که گویا در این کلامش کتابها به آقای ابوالهدی صیادی که به بلندترین رتبه های دولتی رسیده بود، اعتراض کرده است.

\*\*\*\*\*

بعد از ورودم به آستانه قبل از اینکه با شیخ جمال الدین افغان تماس بگیرم، چشم بر مرد بیگانه ای افتاد که دارای مظهر جذاب، چهره دلکش، بدن فربه، قامت تقریباً کوتاه، پوست گندمی، گونه های لاغر و موهای سیاه دراز تا زرمه های گوش هایش داشت. با وجودیکه جامه اش دراز نبود مثل علمای ترک ملبس بود. آشفتگی دستارش هم با علمای آستانه فرق داشت. بعداً فهمیدم که او همان شیخ جمال الدین افغان بوده است.

می خواستم او را زیارت کنم. یکی از آشنایانم که از تجار سوریه بود با ملاحظه علاقه من به شیخ افغان حکایت کرد که: کسی که تو از وی ستایش می کنی راجع به او در یکی از محافل آستانه شنیدم که میگفتند وی به «کاغذ خانه» بسیار رفت و آمد می کند. در تفرجگاه کاغذ خانه طایفه عجر که ترکان آنها را جنگانه می نامند، در چپری ها زندگی می کنند. همیشه شیخ جمال الدین افغان با آنها نشسته صحبت میکند. من گفتم: البته قصد شیخ از این نشست و گفتگو با آن مردم تسلی آنها بوده و می خواهد زنگ غم را از دل آنها بزدايد. تاجر را سخن من پسند نیفتاد و در تقبیح این عمل شیخ جمال الدین افغان اصرار می ورزید و می گفت: رفت و آمد در این چپری ها و نشستن با اهل آن از قدر و قیمت وی می کاهد. ولی در جوابش گفتم: سید افغان خوی و خصلت فیلسوفانه دارد و از نشست و گفتگو با آنها ضمیرش آرام می شود. وی برای احترام به آنها نزد اوشان می رود و برای ایشان انعام و بخشش تقدیم کند تا بتواند به آنها آرامش بخشد و به اوشان بیاموزد که آنها نیز مانند ثروتمندان، اصحاب عزت و جاه و سلطان، از افراد بشر

هستند و برادر آنها می باشند و تفاوتی در میان نیست. برای آنها ثابت می سازد که شیخ افغان آنها را فراموش نکرده است.

افغانستان، وطن جمال الدین در پهلوی هندوستان واقع است. شیخ جمال الدین افغان در رفت و آمد های مکرر در هندوستان، نظام طبقاتی و بدبختی مردم آن و لا را به چشم سر مشاهده کرده است. پس گویا وی با همتشینی با این بیچارگان و بخت برگشتگان می خواهد نظام برادری و انسانیت را به آنها بیان کند. نظامی که اسلام و پیغمبر اکرم گفته است: «ای مردم پروردگار شما یگانه و پدر تان یکی است». عقل فیلسوف مانند عقل تاجر نیست. فیلسوف می خواهد در اعماق قلوب مردم راه یابد و به اسرار پوشیده آنها پی ببرد. عجز طبقه ای از مردم است که زندگی و حیات خاصی دارند. دارای افکار عجیب اند. داستان ها و نوادر قصص آنها قلب شیخ جمال الدین افغان را تسلی می بخشد و از خستگی وی که در مبارزه با شاهان مستبد و ظالم و مناقشه با علمای کُند ذهن متحمل شده می کاهد.

قصه رفت و آمد و صحبت شیخ جمال الدین افغان با «عجرها» به آن قصه اش می ماند که حین اقامتش در قاهره نموده بود. میگویند جمعی از مریدان و شاگردان شیخ افغان میخواستند خاطر وی را تسلی بخشند و با وی مطایبه کنند. گفتند: دوشیزه ای بسیار زیبا، هوشیار و مؤدب اروپایی در میخانه محله ازبکیه هست که با دست خود به مردم شراب تقسیم میکند. شیخ گفت: بیائید نزدش برویم. مشهور است که شیخ افغان هیچگاه به حرام نزدیک نمی شد و راوی این داستان نیز از نوشیدن بئر نزد دختر چیزی نگفته با آنکه بعضی از علما نوشیدن بئر را جایز شمرده اند زیرا بئر از شیر انگور گرفته نشده و اندک آن باعث مستی نمی گردد. چنانچه گفته اند:

شیخ جمال الدین افغان با جمعی از دوستان نزد این دختر رفته آن دختر زیبا را بوسیله دوستان دید و جویای اسرار زندگی و مکنونات قلبی وی شد. اندکی بعد گفت: آیا می خواهید که این دختر را به گریه آورم؟ همراهانش در حالیکه از سخن وی در تعجب بودند، گفتند بلی. شیخ متوجه دختر شده به سخن آغاز کرد. من خیلی تأسف میکنم که تو با این حسن و جمال و ذکاوت چنین حیاتی بسر میبری و عمرت به هدر میگذرد. تو با این اوصاف خجسته ای که داری باید به همان اندازه سعید و نیک بخت می بودی و آوازه نیکت جهان را پر می کرد. بسیار از زنان کاخ نشین هستند که ابداً به پای حسن، جمال، عقل، ذکاوت و شرافت تو نمی رسند. من شدیداً بر جوانی ات افسوس میکنم که چرا در این جایی که مردان اوباش و هرزه رفت و آمد دارند سپری گردد. حتماً این مردمان بی ادب و بی تربیه بر تو توهین خواهند کرد. حتماً سخنان و پیش آمد ناشایسته اوشان بر اخلاق و کرامت تو لطمه ای وارد خواهد کرد. شیخ افغان همچنان به گفتار خود ادامه میداد که این دوشیزه حق هق کنان به گریه آمد. اشک بر رخسارش جاری شد. از مستی فرو افتاد. همراهان شیخ جمال الدین افغان گفتند: ما اینجا آمدیم برای اینکه خوشی و خنده کنیم؟ یا اینکه غمگین گردیم و گریه کنیم؟ شیخ گفت: آیا می خواهید که گریه او را به خنده تبدیل کنم؟ گفتند هر چه زودتر! شیخ افغان دوباره به آن دخترک متوجه شده بنای مطایبه و شوخی را گذاشت و فکاهی بیان کرد تا آنکه دوشیزه دوباره به حالت خنده و مستی آمد.

\*\*\*\*\*

شیخ جمال الدین افغان در مسافرخانه ای که مهمانان دربار خلافت هم در آن بسر می بردند، زندگی داشت. من اجازه ملاقات گرفته به دیدنش رفتم. گروهی از فضلا و ادبا نزدش جمع بودند. «سلاوی» و «ابراهیم ادهم» که هر دو زعم ادبای عرب در دولت عثمانی ترکیه در عهد سلطان عبدالحمید بودند هم در آنجا حضور داشتند. از جمله کسانی که در آن هنگام نزد شیخ افغان زیاد رفت و آمد داشت سیاح مسلمان روس «عبدالرشید ابراهیم» بود و شیخ نسبت بوی توجه خاص داشت. هنوز من در جای خود قرار ننگرفته بودم که افغان با من به صحبت و پرسش آغاز نمود. خود را معرفی و نسب را بیان کرده گفتم که نزد استاد حسین جسر شاگردی کرده ام. از حسین جسر توصیف نموده گفتم: من رساله حمیدیه وی را وقتی که در بصره بودم مطالعه کردم.

استاد من حسین جسر در این رساله حقانیت و حقیقت دین اسلام را ثابت و در رد منکرین دین اسلام، دهری ها و داروینیسیت ها به تفصیل بحث کرده بود. من از زبان همین استاد شنیدم که گفت: هنگام وجود شیخ جمال الدین افغان در آستانه در مابین اداره «حاجی علی بیگ» یکی از یاوران بزرگ ملاقات کردم. قبل از آن شیخ جمال الدین افغان را ندیده بودم. بهر صورت شیخ افغان رساله حمیدیه تألیف استاد مرا ستود، اما جریده طرابلس را که بتازگی (۱۳۱۰ هـ) به نشر آغاز کرده بود انتقاد کرد. مدیر مسؤول این جریده یکی از معززین طرابلس بود و میخواست آنرا هرچه بیشتر ترویج دهد، از آن نفع گیرد، حکام را از خود راضی کند. اجازه نشر آنرا بواسطه حسین جسر گرفته بود، از این سبب استاد حسین جسر در صفحات اول جریده مقالات مطولی در باره دین، اخلاق و اجتماع با نام مستعار می نوشت. استاد حسین جسر حکایت میکند: که شیخ جمال الدین افغان به وی گفت «این چه معنی دارد که جریده شما (طرابلس) کفر و ایمان را باهم جمع کرده، صفحات اول آن مردم را به خیر، فضیلت و مکارم اخلاق دعوت میکند و صفحات دیگر آن از تملق و چاپلوسی و نفاق پر است. (شیخ از تملق سخت متنفر بود). استاد روایت میکند که ظروف و مقتضیات وقت را عذر آوردم و گفتم در کشور ما جریده ای که یک اندازه نرمش و با حکام مجامله نداشته

باشد دوام کرده نمی تواند. مدیر جریده هم روی این ملحوظ به این سیاست دست زده، اما شیخ افغان معذرت مرا نپذیرفت.

استادم میگوید: من از شیخ جمال الدین افغان خواهش کردم با آواز نرم تر با من صحبت کند تا حاضرین نفهمند که من روزنامه نگار هستم. ولی شیخ برآشفته و گفت: چرا؟ آیا از روزنامه نگاری ننگ داری؟ روزنامه نگاری شغل شریفی است و من خودم هم روزنامه نگار بودم و در پاریس جریده ای نشر میکردم. (مقصدش جریده عروۃ الوثقی بود). استاد حسین جسر میگوید که من اختلاف را دلیل آورده گفتم: اشخاصیکه مثل من به علم دین اشتغال دارند روزنامه نگاری قدرشان را در نظر مردم میکاهد. و طبعاً شیخ افغان این دلیل مرا پذیرفت. من در اینجا باید علاوه کنم که قدر و منزلت روزنامه نگاران در آن زمان نظر استاد من حسین جسر را تأیید می کرد. حتی «شیخ ابو خطوه» قاضی شرعی بزرگ در مصر در مسأله از ادواج حکمی صادر کرده و فتوای داده بود که روزنامه نگاران کفو دختران اشراف نیستند.

روزنامه نگاران مصری از این فتوا قیامت برپا کردند. قاضی را محکوم و فتوایش را تقبیح کردند. بهر حال اگرچه این عمل قاضی مصری طرف تأیید اغلیت دانشمندان نیست ولی با آنهم برای استاد حسین جسر، دلیلی علیه شیخ جمال الدین افغان شده میتوانست.

استاد جسر با وجودیکه در طول زندگی به محافظه کاری و محتاط بودن معروف بود از مصلح بودن دقیق و باریک بینی او هیچ کس تردید نداشت. چیزیکه من از وی استفاده کرده و آموخته ام در دوران جوانی ام بوده و میتوانم آنرا ذیلاً خلاصه کنم:

من از پدرم آموخته بودم که به همه چیزهایی که در کتب و نگارشات قدما آمده است، باید بدون کدام شک و تردید تسلیم شد و آنها را بدون چون و چرا تصدیق کرد. ولی از استاد حسین جسر آزادی فکر و انتقاد را یاد گرفتم و دانستم که نصوص دینی که آنها را به میراث آموخته ایم، همه یکسان نبوده در میان آنها صحیح و غلط، معقول و نامعقول وجود داشته و امکان دارد که با قرآن و سنت نبوی مطابقت نداشته باشند. پس باید متوجه شد که صحیح را از غلط جدا کرد و میتوان در این مورد دو طریقه را در پیش گرفت:

۱- باید در مورد اسناد روایات و احادیث تحقیق نمود.

۲- صورت امکان و عدم امکان احادیث را باید سنجید.

«ابن خلدون» هم در کتاب اول مقدمه آنجا که تمدن را تشریح میکند چنین میگوید: تحقیق یک خبر به اساس معرفت طبیعت عمران صورت گرفته میتواند و تمیز اخبار به معرفت طبایع عمران طریق و ائق برای معرفت صدق و کذب است و این روش بر تمیز خبر از طریق تعدیل روات مقدم تر است.

گویا استاد ما حسین جسر هم نظریات ابن خلدون را بما تشریح می کرد و با تأیید نظریات او بما دقت و باریک بینی را می آموخت و میگفت: نباید هر معقول و غیر معقول را بدون سنجش پذیرفت، بلکه باید همه را به میزان قرآن و سنت و طبیعت عمران سنجید. اما پدرم که تحصیل یافته پوهنتون از هر بمن اجازه این طرز تفکر را نمی داد.

تماس ها و اتصالات با شیخ جمال الدین افغان و تعمق در فلسفه وی مرحله سوم فکری را برویم گشود. در این مرحله آموختم که باید اولتر از همه در فهم و درک صحیح نصوص دین در پرتو قواعد لغت و بلاغت سعی و از مطابقت متن و احکام قرآن با کتاب و سنت اطمینان حاصل کرد. بعد از آن در بیان و شرح آن حکم موافق فهم خود، ولو که مخالف نظریه دیگران هم باشد جرئت به خرج داد.

این طرز تفکر را در مرحله اول از گفتار و مقالات شیخ جمال الدین افغان از عروۃ الوثقی اقتباس و بعداً در مرحله دوم از نوشته های وی و شاگردانش محمد عبده آموختم.

بهر حال اساس اصلاحات دینی عبارت از فهم و درک درست و تمیز نصوص دین به اسناد و قواعد زبان و بلاغت بوده و باید در پخش احکام صحیح و معقول دین بین مردم جرئت بخرج داد و احکام صحیح را به مردم به صراحت و بدون ترس تبلیغ نمود و احکام باطل را که بعداً داخل این احکام شده اند کنار گذاشت.

شیخ جمال الدین افغان بنا به گفته خودش سه بار به لندن سفر کرده است، از جمله وقتی که به عزم سفر پاریس از آنجا می گذشت پانزده روز در آنجا توقف کرده، حکومت انگلستان می خواست وی را در معیت هیأتی که به سودان جهت خاموش کردن شورش «محمد احمد» که خود را «مهدی» می خواند و انگلیس ها را سخت بیمناک ساخته بود، بفرستد. شیخ جمال الدین افغان میگوید: من از این اقدام دولت برتانیه بسیار خوش شدم و گفتم که خوب است فرصت برابم میسر شود تا با سودانی ها از نزدیک ملاقات کنم و در باره آزادی مصر و خود سودان با آنها صحبت نمایم. ولی نسبت درگذشت مهدی سفر شیخ به سودان صورت نگرفت.

ورود دومی شیخ جمال الدین افغان به لندن جهت مبارزه با ناصرالدین شاه پادشاه فارس بود که وی را از شاه عبدالعظیم هنگام بیماری اش به ترکیه تبعید نموده بود. شیخ در لندن علناً و به صراحت در تقبیح شاه فارس سخن می گفت و معایب وی را آشکارا به مردم بر می شمرد. بسیار سعی میکرد که نفرت برتانیه را علیه ناصرالدین شاه بر انگیزد. میگفت شاه در ظلم و جبر بر مردم افراط و طغیان میکند. اولیا و اشراف را تحقیر می نماید و کرسی های وزارت خانه هارا به جوانان نادانی سپرده که فارس (ایران موجوده) را به خرابی سوق می دهند و البته شاه همه این

کارها را به استناد برتانیه انجام میدهد. اگر برتانیه وی را در این کارهای ناپسندش تأیید نکند و عدم پشتیبانی خود را از وی اعلام دارد، شاه بر این کارها دیگر جرئت نمیکند. و فارس از برپادی خواهد رهید و امنیت در آن برقرار خواهد شد.

شیخ جمال الدین افغان پیوسته می‌کوشید که در وقت اقامتش در لندن قهر و غضب انگلستان را علیه شاه و وزیر جوان او برانگیزد. این آرزوی خود را بوسیله نشر مقالات در جراید و سخنرانی در کنفرانس‌ها برآورده ساخت تا جاییکه برتانیه از شاه فارس متنفر گردید و از قدر و منزلتش نزد مردم برتانیه کاسته شد.

شاه از همگی فعالیت‌های شیخ جمال الدین افغان آگاه و سخت ناراحت بود. میخواست بهر طریق که میشود از شر شیخ‌رهایی یابد. نامه‌ای بدست سفیر خود به شیخ جمال الدین افغان فرستاد و به سفیر خود هدایت داد که با شیخ از در لطف و نوازش پیش آید و او را به اجدادش قسم دهد که از مبارزه علیه شاه و بدگویی وی دست بردارد. در مقابل هر چه شیخ آرزو داشته باشد برایش تقدیم دارد.

من همگی این داستان‌هایی را که فوقاً بیان کردم از زبان گویای خود استاد شیخ جمال الدین افغان شنیده‌ام. وی بسیار فصیح و خوش بیان بود. از سخنرانی مانده نمی‌شد. سؤال هیچ‌کس را بی‌جواب نمی‌گذاشت. در شوخی و مطایبه هم مانند بستانی بود که هیچوقت بلبانش از نغمه سرایی خاموش نمی‌شدند و عطر دلکش گل‌هایش بهر سو پخش می‌شد.

قبل از اینکه با شیخ جمال الدین افغان ملاقات کنم، فکر میکردم که وی مانند کسانیکه خود را فیلسوف می‌خوانند ترش روی، کم حرف و خاموش بوده به سؤالات مردم جواب کوتاه و غامض خواهد داد. سخنان و نوشته‌های غامض داشته معنی و مفهوم کلامش فهمیده نخواهد شد. اما فیلسوف ما، شیخ جمال الدین افغان چنین نبود. وی دارای چهره تابناک، پیشانی کشاده و چشمان براق بود. وقتی که نکته‌ای از هم‌نشینانش می‌شنید تبسم لطیفی بر لبانش نقش می‌بست. مریدان و شاگردانش وی را دوست داشتند. مردم را بخود جذب میکرد. از این جهت شهرتش بین مردم پخش گردید.

\*\*\*\*\*

تبصره از ولی احمد نوری

(۱) متأسفانه در این مقاله معلومات کافی در مورد «جمیس موریو» نویسنده کتاب (علی بابا) داده نشده. اول نامش در اینجا غلط تحریر شده است. صحیح آن «جیمز موریو James Morriow» میباشد. به قرار معلومات ویکی پدیا و گوگل در قرن ۱۷ و ۱۸ چندین جیمز موریو وجود دارد از اهل انگلستان، سکاتلند، امریکا و استرالیا!! ایا کدام یک آن جیمز موریو مورد نظر است؟ المعنی فی البطن اشاعر!! که ایجاب تحقیق بیشتر را می‌نماید.

پایان بخش نهم

ادامه دارد